

## معرفی اصطلاحات معرفت‌شناسی

### اشاره

تلاش ذهن بر این است که با یاری خداوند از این شماره به بعد بخشی از حجم نشریه به معرفی برخی از اصطلاحات معرفت‌شناسی، اختصاص یابد بی‌آنکه درباره آنها داوری و قضاوت شود. در این میان ممکن است به تناسب بحث، در مواردی آثار و چکیده‌آرای بعضی از معرفت‌شناسان نیز معرفی شود.\*

### externalism/ internalism

### بیرونی‌گرایی/ درونی‌گرایی

استعمال این یک جفت اصطلاح برای مواضع فلسفی متفاوت و در زمینه‌های مختلف فلسفی تقریباً جدید است. امروزه استعمال این دو اصطلاح در زمینه‌های فلسفه اخلاق و فلسفه ذهن و معرفت‌شناسی و دیدگاه‌های موجود درباره واقع‌گرایی رایج است. استفاده از این دو اصطلاح در حوزه معرفت‌شناسی از دهه ۱۹۸۰ به بعد، آن هم بیشتر در باب تحلیل معرفت و مسئله توجیه معرفتی رواج یافته است. هرچند کاربرد این اصطلاحات حتی در حوزه اخیر کاملاً بدون ابهام نبوده است، مقبول‌ترین صورت تمایز درون‌گرایی از بیرون‌گرایی این است که براساس درونی‌گرایی آنچه باور فرد را توجیه می‌کند کاملاً به حالات درونی او، از قبیل ادراک یا فرآیند تفکری که باور را تثبیت می‌کند، وابسته است؛ اما بیرونی‌گرایی دیدگاهی است که براساس آن

توجیه باور فرد محتاج عوامل دیگری غیر از حالات درونی اوست. به تعبیر دیگر، نظریه توجیه درونی‌گرایانه مستلزم این است که برای اینکه یک باور معین برای شخص معین از حیث معرفت‌شناسی موجه باشد لازم است که همه عوامل لازم برای توجیه معرفتی آن باور در درون بینش معرفتی شخص باشد و او نیز به آنها دسترسی معرفتی داشته باشد. در مقابل، نظریه توجیه بیرونی‌گرایانه عدم دسترسی معرفتی شخص دست‌کم به بعضی از عوامل توجیه باور را مجاز می‌دارد، به گونه‌ای که آن عوامل می‌توانند در بیرون از بینش معرفتی صاحب باور قرار داشته باشند.

دسترسی معرفتی درونی‌گرایانه به عوامل توجیه باور را دست‌کم به دو طریق می‌شود تعبیر کرد. روایت قوی درونی‌گرایی بر آن است که شخص صاحب باور برای اینکه در باورش موجه باشد باید از همه عوامل توجیه آن باور آگاه باشد؛ درحالی که روایت ضعیف‌تر این دیدگاه فقط مستلزم این است که شخص بتواند بدون نیاز به تغییر موضع یا اطلاعات جدید، از طریق تمرکز کافی بر روی آن عوامل از آنها آگاهی یابد. هرچند به نظر می‌رسد که عبارت «دسترسی معرفتی» روایت ضعیف درونی‌گرایی را تأیید می‌کند، انگیزه شهودی اصلی برای درونی‌گرایی مستلزم روایت قوی است زیرا خواسته اصلی درونی‌گرایی این است که شخصی که باوری را صادق می‌داند باید واقعاً دلیلی برای این عقیده‌اش داشته باشد.

شاید بتوان مبناگرایی (foundationalism) را نمونه بارز درونی‌گرایی تلقی کرد زیرا براساس مبناگرایی باورهای مبنا به حالات بی‌واسطه تجربه‌شده ذهن و باورهای دیگری مربوط می‌شوند که با این باورها نسبت منطقی یا استنتاجی دارند. مبناگرایی را می‌توان بسته به اینکه مستلزم آگاهی کامل از عوامل توجیه یا صرفاً مستلزم توانایی برای کسب آگاهی از آن عوامل باشد، به مثابه درونی‌گرایی قوی یا ضعیف در حساب آورد. به طریق مشابه حتی انسجام‌گرایی (coherentism) را نیز می‌توان درونی‌گرایی تلقی کرد به شرطی که هم باورهایی را که باور موجه باید با آنها سازگار و منسجم باشد و هم خود روابط انسجام را در فکر و اندیشه قابل دسترسی بدانیم.

باید توجه داشت که براساس تفسیر فوق از درونی‌گرایی، درونی بودن عوامل توجیه به معنای واقعی کلمه نه ضروری است نه کافی؛ زیرا دست‌کم براساس برخی دیدگاه‌ها مانند دیدگاه واقع‌گرایی مستقیم درباره ادراک حسی، چیزهایی غیر از حالات ذهنی صاحب باور ممکن است

به‌نحو معرفتی در دسترس باشند، بنابراین درونی بودن همه عوامل توجیه ضروری نیست. علاوه بر این، دیدگاه‌هایی وجود دارد که بر طبق آنها دست‌کم بعضی حالات ذهنی نمی‌توانند متعلق واقعی (روایت قوی) یا حتی ممکن (روایت ضعیف) آگاهی معرفتی باشند، بنابراین صرف درونی بودن عوامل توجیه برای داشتن دیدگاه درونی‌گرایانه کفایت نمی‌کند. همچنین بر پایه تفسیر مذکور، دیدگاه دورگه‌ای که بر طبق آن بعضی از عوامل لازم برای توجیه باید از حیث معرفتی در دسترس باشند درحالی که بعضی دیگر لازم نیست چنین باشند و بطور کلی در دسترس نخواهند بود باید دیدگاهی بیرونی‌گرایانه محسوب شود. واضح است دیدگاهی که نسبت به روایت قوی درونی‌گرایی بیرونی‌گرایانه است و آگاهی کامل و واقعی صاحب باور از همه عوامل توجیه را لازم نمی‌داند نسبت به روایت ضعیف درونی‌گرایی، درونی‌گرایانه‌ای محسوب می‌شود که دست‌کم مستلزم توانایی شخص برای آگاهی از عوامل توجیه است.

برجسته‌ترین دیدگاه‌های بیرونی‌گرایانه جدید روایت‌های مختلف اعتبارگرایی [= وثاقت‌گرایی] (reliabilism) بوده است.

شرط اصلی اعتبارگرایی در باب توجیه تقریباً این است که باور باید به شیوه‌ای یا از طریق فرآیندی تولید شود که بطور عینی محتمل می‌سازد که باور صادق است. آنچه این دیدگاه را بیرونی‌گرایی گرداند این است که براساس آن هیچ ضرورتی ندارد شخصی که یک باور معین برای او توجیه می‌شود به اعتبار مورد نظر آن باور دسترسی معرفتی داشته باشد؛ بنابراین، شخص به دلیل فقدان دسترسی معرفتی به اعتبار باور، نمی‌تواند برای صدق باورش یا حتی برای صدق احتمالی آن دلیلی داشته باشد، اما با این حال دست‌کم در پذیرفتن آن باور می‌تواند از حیث معرفتی موجه باشد. روشن است که چنین دیدگاهی از سنت معرفت‌شناختی جدید، که توجیه معرفتی را با اقامه دلیل یکی می‌داند، کاملاً جدا می‌شود. طبیعی است معرفت‌شناسی که در چهارچوب این سنت کار می‌کند وقتی با دیدگاه اعتبارگرایی مواجه شود احساس کند که بیرونی‌گرایی به جای ارائه نظریه‌ای رقیب در باب توجیه معرفتی، که مسئله اصلی معرفت‌شناسی است، صرفاً صورت مسئله را پاک می‌کند.

دو استدلال اصلی در دفاع از توجیه بیرونی‌گرایانه در پیش نهاده‌اند. استدلال نخست بر فهم عامه و اعتقاد عرفی (commonsense) مبتنی است. براساس این استدلال، ما داشتن معرفت را به

افراد تحصیل‌ناکردهٔ بالغ و به کودکان و حتی به حیوانات عالی نسبت می‌دهیم و اگر معیارهای درونی‌گرایانهٔ توجیه معرفتی را بپذیریم، نسبت دادن معرفت به آنها غیرقابل دفاع خواهد بود زیرا درونی‌گرایی توجیه معرفتی را شرط ضروری معرفت می‌داند و توجیه معرفتی چنان سازوکار پیچیده‌ای دارد که نمی‌توان آن را به آن موجودات نسبت داد. بنابراین، تنها دیدگاه بیرونی‌گرایانه است که می‌تواند از فهم عرفی در خصوص معرفت دفاع کند. طرفدار دیدگاه درونی‌گرایی ممکن است در رد دیدگاه مذکور بگوید که نسبت دادن معرفت به آن موجودات امری گزاف است، و در عین حال وضع معرفتی دست‌کم بعضی از آن موجودات بسیار محدودتر از آن است که استدلال فوق مطرح می‌کند. در پاسخی کاملاً متفاوت به آن استدلال، ممکن است کسی با اتخاذ موضع بیرونی‌گرایانه در باب تبیین معرفت به جای توجیه آن این فرض را رد کند که توجیه معرفتی شرط ضروری معرفت است؛ یعنی به جای اتخاذ موضع بیرونی‌گرایانه در باب توجیه معرفت، آن موضع را در باب تبیین معرفت اتخاذ کند و بنابراین معیار درونی‌گرایانهٔ توجیه را، که توجیه معرفتی را شرط ضروری معرفت می‌داند، کنار بگذارد. روشن است کسی که چنین موضعی اتخاذ کند، دیگر نمی‌تواند معرفت را باور صادق موجه بداند، بلکه باید با کنار گذاشتن مسئلهٔ توجیه معرفت را صرفاً باور صادقی بداند که شرط‌گزینش شدهٔ بیرونی‌گرایی را ارضا می‌کند، بطور مثال باید معرفت را باور صادقی بداند که نتیجهٔ یک فرآیند معتبر (و شاید شرایط دیگر) است. کسی که طرفدار تبیین بیرونی‌گرایانهٔ معرفت است دیگر نمی‌تواند هستهٔ اصلی دیدگاه درونی‌گرایانهٔ توجیه معرفتی را حفظ کند. اما از دست دادن آن هستهٔ اصلی، یعنی توجیه معرفتی، دقیقاً به معنای پذیرفتن استدلال توجیه بیرونی‌گرایانهٔ مبتنی بر فهم عرفی است، استدلالی که موضع بیرونی‌گرایانهٔ تبیین معرفت در واقع ابتدا در نقد به آن و در مخالفت با آن اتخاذ شده است.

استدلال دوم در دفاع از توجیه بیرونی‌گرایانه بطور کلی بر آن است که دیدگاه‌های درونی‌گرا در ارائهٔ راه‌حل‌های غیرشک‌آورانه و قابل دفاع برای مسائل معرفت‌شناسی آشکارا با شکست مواجه شده‌اند، اما دیدگاه بیرونی‌گرا اینگونه مسائل را به راحتی می‌تواند حل کند. مدافعان بیرونی‌گرایی می‌گویند که بطور مثال گلدمن مسئلهٔ استقرا را در زیرنویسی به حجم یک صفحه حل کرده است. بنابراین اگر بپذیریم که انواع شک‌آوری و شکاکیت نادرست است و همچنین

بپذیریم که شکست‌هایی که دیدگاه درونی‌گرا تا به حال داشته است بعید است در آینده جبران شود، دلیلی برای درستی دیدگاه بیرونی‌گرایانه در دست خواهیم داشت. روشن است که قوت این استدلال بر دو فرض مذکور مبتنی است، و طرفدار درونی‌گرایی می‌تواند در پاسخ به آن اولاً بگوید که معلوم نیست معرفت‌شناسی درونی‌گرا محکوم به شکست باشد و عدم موفقیت فعلی آن در باب بعضی مسائل را می‌توان ناشی از نهایت دشواری آن مسائل دانست. ثانیاً، طرفدار درونی‌گرایی ممکن است استدلال کند که این سخن بیرونی‌گرایان که شکاکیت نادرست است اکثراً یا حتی در همه موارد بر این اعتقاد شهودی مبتنی است که باورهایی که شکاکان زیر سؤال می‌برند باورهایی هستند که می‌توان با ادله نشان داد که صادق هستند. بنابراین، طرفدار درونی‌گرایی ناچار باید آن اعتقاد شهودی را رد کند و کنار بگذارد.

مهم‌ترین اعتراضی که بر بیرونی‌گرایی شده است بر این شهود مبتنی است که لازمه اصلی توجیه معرفتی این است که پذیرش یک باور باید در ارتباط با هدف شناختی صدق و حقیقت معقول و پاسخگو باشد، و به نظر می‌رسد که این امر خود مستلزم این است که صاحب باور از دلیل صدق باور آگاه باشد (یا دست‌کم چنین دلیلی در دسترس او باشد). از آنجا که بیرونی‌گرایی دسترسی شناختی به چنین دلیلی را ضروری نمی‌داند و حتی برای این کار کافی نمی‌داند، مخالفان استدلال کرده‌اند که بیرونی‌گرایی تبیین نادرست توجیه معرفتی است. مخالفان برای نشان دادن نادرستی آن دیدگاه دوگونه مثال نقض شهودی مطرح کرده‌اند. آنها گفته‌اند مواردی وجود دارد که در آنها باور معینی بطور شهودی به نظر می‌رسد که موجه است اما شرایط بیرونی‌گرایی در مورد آن صدق نمی‌کند. مثال‌های شاخص این‌گونه باورها مواردی است که در آنها باورها به شیوه‌ای غیرمتفاوت - مثلاً توسط اهریمن دکارتی - تولید می‌شوند اما به گونه‌ای هستند که تجربه ذهنی صاحبان این باورها از تجربه ذهنی کسی از راه متعارف به باوری رسیده است غیر قابل تمیز می‌باشد: هر دو از حیث معرفتی خود را در داشتن باورهایشان به یک اندازه موجه می‌یابند، و از این رو تبیین بیرونی‌گرایانه توجیه باید اشتباه باشد.

شاید مهم‌ترین سخن بیرونی‌گرایان در پاسخ به این اعتراض این باشد که فرآیند تولید باور باید فرآیندی باشد که در جهان‌های ممکن «عادی» رخ دهد، یعنی در جهان‌های ممکن که واقعاً فهم عرفی وجود آنها را بپذیرد و معتبر بداند و در آنها راه‌های معینی برای تولید معرفت

وجود داشته باشد. بنابراین حتی اگر مورد اهریمن دکارتی را در نظر داشته باشیم، از آنجا که شخص اعتبارگرا ممکن است وجود جهانی را که در آن اهریمن دکارتی در کار است معتبر بداند، پس می‌تواند معرفت تولیدشده توسط او را نیز موجه تلقی کند.

هرچند جفت اصطلاح بیرونی‌گرایی / درونی‌گرایی همیشه با نوعی ابهام به کار رفته است، دست‌کم در این یک نکته اتفاق نظر وجود دارد که براساس درونی‌گرایی باور موجه باوری است که شخص برای آن دلایل خوبی داشته باشد، یعنی، به تعبیر دیگر، باور موجه از حیث دارنده آن جانشین‌پذیر است زیرا وقتی الف دارای باوری است که برای داشتن آن دلایل خوبی می‌تواند ارائه کند، ارائه آن دلایل می‌تواند فرد ب را به جای الف بنشانند و او را صاحب آن باور گردانند. اما براساس بیرونی‌گرایی شرایط لازم برای موجه بودن یک باور معین حتی در صورتی که صاحب باور از آنها بی‌خبر باشد ممکن است برآورده شود، و شخص دارای باور موجهی باشد که از وجه توجیه آن ناآگاه است.

### پی‌نوشت

\* منبع اصلی مورد استفاده در این بخش کتاب راهنمای معرفت‌شناسی است که دو تن از اساتید معرفت‌شناسی، یعنی جانانان دنسی و ارنست سوسا آن را ویرایش کرده‌اند و ۱۳۷ تن از اساتید دانشگاه‌های مختلف جهان در نوشتن آن همکاری داشته‌اند. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۲ منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است.

*A Companion to Epistemology*, edited by Jonathan Dancy and Ernest Sosa, Blackwell, 1992.

البته در نوشتن مقاله‌های این بخش علاوه بر کتاب گفته شده از سه منبع زیر نیز استفاده می‌شود:

I. *A Dictionary of Philosophy*, edited by Thomas Mautner, Blackwell, 1996.

II. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, General editor, Robert Audi, Cambridge University Press, U.S.A, 1995

III. *The Oxford Companion to Philosophy*. edited by Ted Hondrich. Oxford University Press, 1995.